

انگار صدایم کرده بودک

(و چند داستان دیگر)

نسرین قربانی



انتشارات آرادمان

فهرست

۵	تصویری در مه
۷۱	خدا کجاست؟
۷۷	چهارشنبه‌سوری
۸۹	هستی ناباور
۹۳	انگار صدایم کرده بودی
۹۹	بوی گل نرگس
۱۰۷	تخمه ژاپنی
۱۱۳	زن
۱۱۹	پشت خط زندگی

تصویرک در مه

مهری تا لحظه‌ی آخر گفت: "می‌داستی حمیدم باهات می‌اومد." در ماشین را باز می‌کنم. خشایار را می‌فرستم و خودم می‌نشینم و می‌گویم: "این حمید دیگه چی می‌گی؟! در را می‌بندم و همزمان، دستم با نقشه از شیشه‌ی پایین کشیده شده، بیرون می‌زند: "خودم بلدم. پس این برای چیه؟ چاپ جدیدم هست. حمید برام خریده. نگران نباش. طوری نمی‌شه." نمی‌داند سال‌هایی را پشت سر گذاشته‌ام که اگر بود و می‌دید، هزار بار از نگرانی می‌مُرد و زنده می‌شد.

دل نمی‌کند. جلو می‌آید و آرنج‌هاش را رو هیره‌ی پنجره می‌گذارد. هنوز کلمات توی ذهنش می‌چرخد و به زبانش نرسیده، مجالش نمی‌دهم: "گفتم که نگران نباش." کاش احساس آدم‌ها با کلمات ما کامل می‌شد؛ نگاه پر از نگرانی‌اش، بی‌حرف، از من و خشایار می‌گذرد. سر تکان می‌دهد و از بدنه‌ی ماشین فاصله می‌گیرد.

صدایی بم و مردانه به عقب سُر می‌خورد: "برم خانوم؟! به مهری نگاه می‌کنم و می‌گویم: "برین."

صدای سُرَق از تو ذهنم به کف آسفالت و پشت ماشین می‌ریزد: "آب